

شعور بوجود غیر نیجات یافت غیر کفاری بشود حق هیچ نیست **شعور**  
 بلا و محنت شیرین که جز با او نیاسایی بعد از آن که بسطوت نفعی ما در حق  
 دل را زینبار انقضات بیغیر حق آرد کشت غیر اثبات حق هیچ نماند **نظم**  
 تیغ لادریقتل عشق و بند درنگردان بس که غیر لاجه ماند ما نالا الله و باو عجز  
 شاد با تشرای عشق شریک سوز نرفت زما و عینت انما در حق سخاوت  
 یحقیقت زمان وصول و سهود و وجود است زیاد تا آن نیست که بحکم انسا  
 الاعمال بخوابتها از باب کشف و شهود پیش از تکلیف درین معنی و باب  
 ذوق را از زبانان باین مقارعه عالی شمرده اند ظن بود این معنی قنده و نبات  
 و میباش است بظهور و طرا شیری صبح سعادت و وصول از مطلع احدیت که افاق  
 و استهلا کشت در شهود فانی مزاجت شعور بوجود غیر بلکه درین ظاهر  
 اکثر ترقی واقع شود شعور شر از ذوق تجلیات اسباب منقطع شود اشارت  
 آن برتر که باین فرموده است که سالک میشود از بود که منصرف شود باوصاف  
 حق سبحانه نه بود بعد غیر و اصل چه از وصل مقصود شهود ذاتی است فیما  
 شعور بوجود کثرتی و مرتبه اصناف باوصاف مرتبه تجلیات صفات است  
 کثرت از وجوه متعدداست اگر خواهی که در مقام حضور با حق سبحانه از مکرر  
 و وسوسه شیطان آذاد باشی بلکه مکلف را اطلاع بر حضور تویش بود بلکه نفس  
 و توفی بر حضور تویش بود و یو یاد که همنشین با تو گویی که در ایشان در ذکرها

ببینی که در این کتاب  
 در بیان معنی و در بیان  
 در بیان معنی و در بیان  
 در بیان معنی و در بیان

مستغرق

مستغرق شده باشد و از خود رهای یافت تعبیر این معنی بعضی بشود و بعضی  
 بوجود کرده اند و بعضی بچل ذات و بعضی بوجود کرده اند و بعضی بیاد داشتند که  
 اگر این سعادت دست ندهد باید که بطریقه ذکر یا بطریقه توجه و غیره خواجگان  
 قبول کرده همگی خود را در روز نشین طرفه برسانی تا دیدی دولت عظیم کفوی  
 آن مضمون نیست برسی لیس و آله الله مشغی ولی ربک لیس و راه عبادان فیه  
**مشغی** عاشقان و اشارت ما در و عزم او نیست **نظم** در کار و اجزه خدمت  
 او نیست غیر عشق از تماشا بی بود عشق بود هرزه سودای بود  
 عشق آن شعله است که چون بر فروخت هر چه جز عشق باقی باقی است  
 باید که شغل در نگاه داشت آگاهی باین وصف بود که در روح و در خواست  
 باشد که در دست حضور مع الله قوری واقع نشود تا هر سدا با آن که بی تکلف  
 نگاه داشت او همیشه ابر نسبت حاضر در او بود و بتکلف نتواند که این  
 صفت از دل دور کند که باشد که او را از خود تمام بستاند نه از خویش بریود  
 و نه از وقوف قلبی مقصود باید که چون او را بخورد دهند بر طریق مقرر در نگاه  
 داشت نسبت آگاهی که مال سعی بجای آرد تا فوری بواسطه عوارض نفسانی  
 با و راه نیاید و در امر الخ و لا فقط اری صفت آن کس را بجای حق سبحانه توفیق  
 سبب است در دوام این نسبت باید که همیشه از حق سبحانه بوضف نیابتی  
 این صفت جریدا که بر هر بدی در نگاه داشت این نسبت سعی که در حق آن

۲۹

ببینی که در این کتاب  
 در بیان معنی و در بیان  
 در بیان معنی و در بیان